



نقد و بررسی روش های جدلی ابن تیمیه در «منهاج السنه»

مجید فاطمی نژاد*

چکیده

این نوشتار درباره روش های جدلی ابن تیمیه حرّانی در کتاب منهاج السنه است؛ کتابی که به زعم بسیاری از علمای اهل سنت یکی از بهترین کتاب ها، در ردّ عقاید شیعه امامیه به شمار می رود. برای بررسی بهتر این کلام، ضروری است در ابتدا روش ابن تیمیه را در مقام جدل بررسی کنیم که آیا روش جدال ابن تیمیه با علامه حلی رحمته الله علیه بر طبق جدال احسن است که مورد تأیید خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و تمام علمای اسلام باشد یا بر طبق روش باطل یعنی بر جدال باطل بحث کرده که نه مورد تأیید خداوند است و نه سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم. ما برای آشنایی با جدل، ابتدا مباحث کوتاهی درباره آن مطرح می کنیم و سپس به بررسی کلمات و ترفندهایی که ابن تیمیه در این کتاب برای پاسخ به علامه حلی رحمته الله علیه به کار برده، می پردازیم و به این نتیجه می رسیم که وی در مقام جدال احسن نبوده است تا بتواند به حقیقت یا نتیجه مطلوبی دست یابد، بلکه در پی ردّیه ای، هرچند به نحو جدال باطل، بر کتاب علامه رحمته الله علیه بوده است. وی بسیاری از شئون مناظره و جدال احسن را در بُعد اخلاقی و در بُعد علمی، رعایت نکرده است و نمی توان به آن به عنوان کتاب مهم علمی و یا حتی اخلاقی توجه کرد.

کلیدواژگان: ابن تیمیه، منهاج السنه، منهج، سلفیت، مغالطه، جدل.

◆ مقدمه

ابن تیمیه یکی از رهبران مهم فکری جریان سلفیت به شمار می‌آید که کتاب *منهاج السنه* خود را در ردّ کتاب *منهاج الکرامه* علامه حلی رحمته الله نگاشته و سعی کرده در این کتاب به هر روشی تمسک کند تا کلام علامه رحمته الله را ردّ و کتاب وی را از درجه اعتبار ساقط کند؛ درحالی که نقد علمی و مناظره نیکو، از شیوه‌هایی است که در اسلام و قرآن به آن تأکید شده است. قرآن از آن تعبیر به جدال احسن کرده و فرموده:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾^۱

با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت کن و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن. پروردگارت از هر کسی بهتر می‌داند چه کسی از راه او گمراه شده است و او به هدایت‌یافتگان داناتر است.

روش سلفیون اگرچه بر مبنای ظاهرگرایی و تمسک به نصوص شهرت یافته، اما وقتی از همان ابتدا که کتاب *منهاج السنه* ابن تیمیه را ورق می‌زنیم، می‌یابیم وی از هیچ اصل و قانونی برای اثبات مطالب خود تبعیت نکرده و و روش‌هایی که وی در این کتاب برای پاسخ به علامه رحمته الله به کار برده، بیشتر مصداق جدال باطل همچون مغالطه، تکذیب، تشریک، تخریب و تخطئه است، تا برهان‌های منطقی و جدال احسن. ما در این مقاله درصدد بیان برخی از روش‌های جدلی ابن تیمیه در این کتاب شده‌ایم تا خواننده بهتر با روش‌های جدلی وی آشنا شود و بهتر بتواند درباره مطالب این کتاب و شخصیت خود ابن تیمیه قضاوت کند.

♦ روش‌شناسی ابن تیمیه

روش به مجموعه شیوه‌ها و تدابیری گفته شده است که برای شناخت حقیقت و برکناری از لغزش به کار برده می‌شوند. سلفیان معتقدند فقط یک روش صحیح و درست وجود دارد و آن راه نقل (وحی) یا کتاب و سنت است. بنابراین سلفیان فقط روش نقلی را پذیرفته‌اند و با روش عقلی و شهودی مخالفاند^۱ که مصداق بارز چنین رویکردی را باید در روش‌شناسی ابن تیمیه جستجو کرد. وی در روش خود، نقل‌گرا و تابع محض حدیث است و حتی در حوزه اعتقادات نیز دست عقل را کوتاه می‌داند. وی به سبب نقل‌گرایی با عقل‌گرایی در حوزه‌های کلام و فلسفه مخالفت ورزید،^۲ به طوری که وی در کتاب‌هایش به شدت به فلسفه و منطق حمله می‌کند و گاه از حریم اخلاق و ادب نیز خارج می‌گردد و نسبت‌های ناروایی به فیلسوفان و منطق‌یون می‌دهد. به نظر او بحث در امور کلامی و فلسفی جز قیل و قال نیست و هیچ فایده‌ای ندارد، و می‌گوید: در مباحث کلامی و مناہج فلسفی دقت کردم و ندیدم که علیلی را شفا دهند و تشنه‌ای را سیراب کنند.^۳

بنابراین باید بررسی شود که آیا وی با این روش نقل‌گرایی می‌تواند با معارضین خود به جدال احسنی که خداوند تعالی به آن امر کرده، بپردازد. از این رو ما باید ابتدا جدل را از نگاه ابن تیمیه مورد بحث قرار دهیم و سپس کتاب *منہاج السنہ* وی را که در واقع ردیّه‌ای به کتاب *منہاج الکرامہ* علامه حلی رحمۃ اللہ علیہ است، نقد و بررسی کنیم.

تعریف جدل در لغت

جدل در لغت به معنای محکم بافتن ریسمان یا مو، کسی را به زمین زدن و محکم و قوی شدن دانه است.^۴ به نظر ابن فارس، معنای اصلی جدل، استواری یک

۱: فرمانیان، مهدی، *مبانی فکری سلفیه*، ص ۱۴۲.

۲: علیزاده موسوی، مهدی، *تبارشناسی سلفیه*، ج ۱، ص ۲۳۳.

۳: ابن تیمیه، احمد، *العقیده الحمویة الکبری*، ج ۱، ص ۱۹۳.

۴: ابن منظور، *لسان العرب*، ج ۱۱، ص ۱۰۳.

چیز است و معانی دیگر به آن باز می‌گردد.^۱ راغب اصفهانی در *المفردات* در ذیل واژه جدل می‌آورد: الجدال یعنی گفتگوی با نزاع و ستیزه و چیرگی بر یکدیگر که اصلش از جدلت الحبل است؛ یعنی ریسمان و طناب را محکم تاباندم است.^۲

تعریف جدل در اصطلاح

جدل یکی از صناعات خمس در منطق شمرده می‌شود. از نگاه ارسطو، قیاس جدلی، قیاسی است که از مشهورات تألیف شده باشد.^۳ مشهورات اموری هستند که یا به نظر همگان یا به عقیده بیشتر مردم یا به نظر عقلا و خردمندان درست‌اند و از عقلا یا همه ایشان یا بیشترشان یا معروف‌ترینشان آنها را درست می‌دانند.

منطق‌دانان مسلمان تعریف ارسطو از جدل را با اندکی تغییر پذیرفته و اغلب جدل را صنعت به‌شمار آورده‌اند. به عقیده آنها،^۴ جدل صنعتی است که با آن می‌توان از مقدمات مشهور یا مسلم، قیاسی تشکیل داد و با آن وضعی را ابطال یا از وضعی دفاع کرد، بی‌آنکه تناقضی لازم آید. ابن‌سینا در تکمیل تعریف مذکور گفته است که صنعت جدل، ملکه‌ای است که تألیف قیاس یا استقرای جدلی به منظور اقتناع و الزام مخاطب از آن صادر می‌شود؛ همان‌گونه که صنعت طب، ملکه‌ای است که معالجه از آن برمی‌آید.^۵

اما جدل در اصطلاح دانشمندان تفسیر و علوم قرآنی نیز به همان معنای استدلال و قیاس برهانی به کار رفته است؛^۶ همان‌طور که فخر رازی می‌گوید: جدل ملکه‌ای است که صاحب این صنعت با آن قادر به «تألیف» حجت (قیاس و استقرا) از مقدمات مشهور یا مسلم است تا نتیجه‌ای ظنی از ترکیب آن مقدمات به دست آورد.^۷

۱. ابن‌فارس، *معجم مقاییس اللغة*، ج ۱، ص ۴۳۳.

۲. راغب، *ابوالقاسم، المفردات*، ذیل واژه جدل.

۳. ارسطو، *منطق ارسطو*، ج ۲، ص ۴۸۹-۴۹۰.

۴. ر.ک: فارابی، محمد، *المنطق عند الفارابی*، ج ۳، ص ۱۳؛ طوسی، نصیرالدین، *کتاب اساس الاقتباس*، ص ۴۴۴؛

ابن‌سینا، حسین، *الشفاء: المنطق*، ج ۳، ص ۲۱.

۵. همان، ج ۳، ص ۲۴-۲۵.

۶. برای اطلاع بیشتر ر.ک: احمدی، هاله، «جدل و نمونه‌های آن در قرآن».

۷. فخر رازی، محمد، *شرح عیون الحکمة*، ج ۱، ص ۲۲۷.

اقسام جدل

بنا بر مفاد آیات قرآن، جدل به جدال احسن و جدال باطل تقسیم می‌شود. خداوند تعالی در سوره نحل می‌فرماید: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾؛^۱ «با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت کن و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن!». یا در سوره عنکبوت می‌فرماید: ﴿وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^۲ که از مؤمنان خواسته است با اهل کتاب با جدال احسن سخن بگویند. لذا مفسران در تفسیر این دو آیه، «جدال احسن» را سخن گفتن با مهربانی و نرمی و وقار و آرامش، یاری کردن حق با حجت و دلیل عقل‌پسند و پرهیز از اذیت و آزار و درشتی و خشونت و سخت‌گیری دانسته‌اند.^۳ علامه جوادی آملی در کتاب شریف تسنیم خود می‌فرماید: جدال احسن آن است که با جدل نه حقی را باطل و نه باطلی را حق جلوه دهد، بلکه با مقدمات حق که نزد خصم مسلم و مقبول است، مطلب حق را اثبات کند.^۴

در روش جدال احسن، شخص با کلامی لین و نرم، به طوری که بخواهد نفعی به دیگری برساند و با تکیه بر اصول و اعتقادات مشترک، گفتگو می‌کند تا بر اساس همان اصول و اعتقادات مشترک، حقانیت سخنان خود را تبیین و تحلیل کند. از این‌رو خداوند در آیه ۴۶ سوره عنکبوت در ادامه سفارش خویش نشان می‌دهد که چگونه می‌بایست مجادله احسن را انجام داد. در این آیه به پیامبر ﷺ می‌فرماید به اهل کتاب بگو ما مشترکاتی چون کتاب و حیانی و خدای یکتا و یگانه داریم.^۵

البته از آنجا که جدال احسن، زمانی ممکن و شدنی است که اصول و مبانی مشترکی وجود داشته باشد که تفهیم و تفهم بر محور و مدار آن صورت گیرد،

۱. سوره نحل (۱۶)، آیه ۱۲۵.

۲. سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۴۶.

۳. مثلاً: طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ذیل آیات؛ طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۴۴۰، ذیل آیات.

۴. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، ج ۲۳، ص ۱۱۱.

۵. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۶، ذیل آیه ۴۶ سوره عنکبوت.

نمی‌توان با کسانی که هیچ‌گونه اصول و مبانی مشترکی با آنان وجود ندارد، گفتگو و جدال احسن را انجام داد؛ چنان‌که امکان ندارد با کسانی که ستمگر و لجوج و حق‌ستیزند و از همان آغاز در اندیشه درک و فهم نیستند، به جدال احسن پرداخت، به این معنا که جدال احسن و نیکو زمانی شدنی است که شخص مقابل بر باطل خود اصرار نرزد و حق‌ستیز نباشد؛ زیرا نمی‌توان با کسانی که از همان آغاز حق‌ستیز هستند، مبانی و اصول مشترکی پیدا کرد؛ زیرا حق‌ستیزان برای فرار از پذیرش حق، هر دم مبانی و اصول خویش را تغییر می‌دهند و حتی به سخن پیشین خود نیز پشت پا می‌زنند. بنابراین نمی‌توان امید رسیدن به نقطه مشترکی برای پایه‌گذاری گفتگو با آنها داشت. به این جهت است که خداوند اجازه نمی‌دهد با حق‌ستیزان و ستمگران به گفتگو حتی گفتگوی جدالی پرداخت.^۱

خداوند در آیه ۵۶ سوره کهف^۲ و یا در آیه ۳ سوره حج^۳ تبیین می‌کند که جدال با روش‌های باطل، از شیوه‌های مبارزه کافران با حق و حقیقت است و آنان با بهره‌گیری از شیوه تمسخر و استهزا می‌کوشند تا رقیب و مخالف خود را از میدان به در کنند، به این معنا که اگر در شیوه جدال احسن گفتگو بر پایه مبانی و اصول مشترک انجام می‌گیرد، در گفتگوی جدلی باطل، تمسخر و استهزای شخص و شخصیت و مطالب طرف مقابل، اصل قرار می‌گیرد. از این رو امکان گفتگو حتی با منطق جدلی از میان می‌رود و تمسخر و استهزا و خرد کردن شخصیت طرف مقابل، اصل قرار می‌گیرد. در جدل باطل، هدف و مقصود، نابودی هر آن چیزی است که به نام حق و حقیقت است و شخص می‌کوشد تا باطل را بر حق چیره کند و آگاهانه و عالمانه این شیوه را در پیش می‌گیرد. خداوند تعالی جدال در برابر حق را زمینه‌ساز عقوبت‌های الهی در دنیا و

۱. ری شهری، محمد، شناخت‌نامه قرآن بر پایه قرآن، ص ۳۵۴.

۲. «وَمَا نَرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ يُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوًا».

۳. «وَمَنْ النَّاسُ مِنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ».

کیفر در آخرت می‌داند و از هلاکت و نابودی حق‌ستیزان با روش جدل باطل خبر می‌دهد.^۱

♦ جدل از دیدگاه ابن تیمیه

ابن تیمیه معتقد است اگر در مقام دعوت کسی و درصدد استدلال برای او هستیم، باید با استفاده از قرآن، سنت، قیاس‌های عقلی و مثال‌های مختلف، حقیقت را برایش بیان کنیم و این طریق سلف صالح بوده است.^۲ ابن تیمیه از مناظره با افراد ضعیف العلم و معاند منع می‌کند، چرا که مناظره را باعث گمراهی آنها می‌داند.^۳ وی معتقد است هر آنچه موجب تصدیق شریعت اسلام و سنت پیامبر ﷺ شود، آن کلام صدق و جدال احسن است و هر کلامی که این چنین نباشد، هر چند دیگران آن را معقول و صادق بنامند، آن جدال باطل است و به همین طریق لباس حق بر باطل پوشانده می‌شود و کلام به انحراف می‌رود.^۴ وی در ذیل آیه ﴿وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾ می‌گوید: در جدال احسن باید مقدمات برهانی باشد و در جدل شرط است که خصم مقدمات برهان شما را قبول داشته باشد؛ هر چند ممکن است آن مقدمات بدیهی نباشد. وی در بیان روش قرآن می‌گوید: قرآن در مجادلاتش به مقدماتی که فقط خصم آنها را قبول داشته باشد، احتجاج نمی‌کند، همان طور که این طریق جدل منطقییون است، بلکه به قضایا و مقدماتی احتجاج می‌کند که مردم آن را قبول دارند و اگر بعضی از مقدمات را برخی از مردم قبول کردند و برخی در آن نزاع داشتند، خداوند برای صحت آن دلیل اقامه کرده است. در ادامه ابن تیمیه به نمونه‌هایی از قرآن اشاره می‌کند.^۵

۱: برای اطلاع بیشتر ر.ک: زرکشی، محمد، *البرهان فی علوم القرآن*، ج ۲، ص ۲۴-۲۷؛ سیوطی، عبدالرحمن، *الاتقان فی علوم القرآن*، ج ۴، ص ۶۰-۶۴ که در مورد انواع جدل در قرآن پرداخته‌اند.
۲: ابن تیمیه، احمد، *درء تعارض العقل والنقل*، ج ۱، ص ۲۳۵.
۳: همان، ج ۷، ص ۱۷۳.
۴: همو، *النبوات*، ج ۱، ص ۳۳۲.
۵: همو، *مجموع الفتاوی*، ج ۱۹، ص ۱۶۵.

♦ روش جدلی ابن تیمیه در «منهاج السنه»

با روشن شدن مواضع ابن تیمیه در باب جدل و مناظره، موضع وی را در کتاب منهاج السنه بررسی می‌کنیم. وی یکی از روش‌های مناظره را جدل می‌داند و می‌گوید:

از راه‌های خوب مناظره آن است که دلایلی برای طرف مقابل بیاوری که از جنس دلایل خودش باشد که هر چه شدیدتر و قوی‌تر از دلایل او باشد معارضه در این صورت نافع‌تر است، پس اگر جواب صحیح فهمیده شود پاسخ به اشکالی که بر ما وارد کرده دانسته می‌شود و اگر نفهمید در حیرت و عجز گرفتار می‌شود و شرش از تو دفع می‌گردد.^۱

ابن تیمیه در اینجا شرطی را ذکر می‌کند که به نظر نگارنده مبنای وی در تمام کتابش بوده است؛ چرا که وی بارها در باب جدل طبق قاعده «یورد علیه من جنس ما یورده» عمل کرده است؛ مثلاً وی در مقام جواب به علامه حلی رحمته الله در باب اعمال خلفا سعی دارد اعمالی را که دلالت بر فضیلت علی رضی الله عنه می‌کند، افضل آن را بیان کند و اعمالی را که دلالت بر ذم خلفا می‌کند، مذموم‌ترش را برای علی رضی الله عنه ذکر کند. وی در جواب علامه رحمته الله که فرموده علم خلفا از علی رضی الله عنه کمتر بود و آنها در بسیاری از موارد به آن حضرت رجوع می‌کردند، می‌گوید: این سخن بهتان و افتراست. هیچ وقت ابوبکر و عمر و حتی عثمان که علمش از این دو کمتر بود، به علی رضی الله عنه رجوع نکردند و آنها علمشان از علی رضی الله عنه بیشتر بود. این در حالی است که هر انسان حقیقت‌جویی با رجوع به برخی از احادیث وارد شده در این باب،^۲ به این حقیقت پی می‌برد که این سخنان ابن تیمیه از باب جدال باطل است، نه احسن؛ چرا که مخالف مبنای خود ابن تیمیه، در باب جدال احسن است؛ زیرا این گونه استدلال کردن اولاً، نمی‌تواند حقایق شریعت

۱. همو، منهاج السنه، ج ۸، ص ۲۰۲.

۲. ابن حنبل، احمد، مسند احمد، ج ۱، ص ۹۶، ۱۰۰ و ۱۱۳ و علامه در کتاب الغدير، ج ۶، به بسیاری از مواردی که اصحاب از جمله عمر به اعلم بودن علی رضی الله عنه اعتراف کرده و گفته‌اند که اگر ایشان نمی‌بود، هر آینه آنها هلاک می‌شدند، اشاره کرده‌اند.

الهی و سنت پیامبر ﷺ را روشن کند و ثانیاً، مقدمات چنین استدلال‌هایی نه نزد خصم بدیهی است و نه نزد مردم، بلکه صرفاً ادعاها و دلایلی باطل است. ثالثاً، ما در جدال احسن گفتیم هدف روشن شدن حقایق با استفاده از باورهای مشترک است، نه اینکه بیان مواردی از جنس موارد مناظره‌کننده، حتی به صورت دروغ و یا به جعل و افترا به سبب لجاجت و کتمان حقایق باشد، که این مصداق جدال باطل می‌شود. بلکه، اگر قاعده «یورد علیه من جنس ما یورده» از جنس مشترکات و مواردی باشد که مورد قبول طرفین است، به‌طوری‌که ما را به حقیقت نزدیک‌تر کند، این قاعده صحیح است، ولی اگر این قاعده همراه اکاذیب و افتراءات و مطالبی باشد که هیچ یک آن را نپذیرفته‌اند، این قاعده‌ای باطل است.

♦ مصادیق جدال‌های باطل در «منهاج السنه»

با بررسی منهاج السنه، موارد فراوانی می‌بینیم که ما را از جدال احسن به سمت جدال باطل رهنمون می‌شود و این شیوه به شدت از اعتبار ابن تیمیه و کتابش می‌کاهد. ما برخی از آنها را برمی‌شماریم.

الف) جدل با دلایل غیرمشترک بین طرفین

یکی از مصادیق جدلی باطل ابن تیمیه که در بسیاری از موارد دیده می‌شود، جدل با دلایلی است که مورد اتفاق طرفین نیست؛ درحالی‌که ما گفتیم در جدال احسن باید از مشترکات استفاده شود؛ مثلاً:

۱. وی در استدلال به اینکه نصوص وارد شده درباره خلافت ابوبکر بیشتر از نصوص علی علیه السلام است، به نصوصی استدلال می‌کند که در نزد شیعیان بی اعتبار است، برخلاف علامه رحمه الله که در اثبات خلافت علی علیه السلام، نصوصی معتبر از کتب خود اهل تسنن را می‌آورد.^۱

۱. همان، ج ۴، ص ۱۴۷.

۲. بعد از نزول آیه ولایت، پیامبر ﷺ فرمود: «اجعل لی وزیراً من أهلی علیاً اشدد به ظهري». علامه ﷺ این روایت را دلیل بر افضلیت علی علیه السلام می‌داند، ولی ابن تیمیه در مقام جواب از علامه می‌گوید:

اینکه پیامبر ﷺ پس از صدقه انگشتی، چنین گفته باشد، دروغی ظاهر است؛ چرا که صحابه به هنگام نیاز، در راه خدا انفاق می‌کنند و انفاق آنها از لحاظ اندازه و منفعت بزرگ‌تر از یک انگشتی است.

در ادامه برای تأیید کلام خود از صحیحین احادیثی را نقل می‌کند که فقط در کتب اهل سنت موجود است.^۱

(ب) جدل با احادیث ضعیف

یکی از شرایط جدال احسن، استفاده از مقدمات بدیهی یا مشترک است و از این رو استفاده از احادیث قوی السندی که هم اهل سنت و هم امامیه آن را نقل کرده باشند، بسیار راه‌گشاست، بر خلاف زمانی که حدیث مورد استناد، از احادیث ضعیف یا فقط قوی السند نزد یک فرقه باشد که در این صورت نمی‌توان به آن جدال احسن دست یافت. ابن تیمیه در بسیاری از موارد برای مقابله و ردّ کلام علامه ﷺ به احادیث ضعیف السند نزد فریقین و یا فقط به احادیث اشاره می‌کند که نزد اهل سنت معتبر است، نه امامیه، بر خلاف علامه ﷺ که سعی می‌کند از احادیث صحیح السند نزد فریقین استفاده کند و ما برخی از آنها را نقل می‌کنیم:

۱. حدیث «الحسن و الحسین سیدا شباب أهل الجنة» است که علامه ﷺ آن را در فضیلت حسنین نقل می‌کند، ولی ابن تیمیه در جواب علامه می‌گوید درباره خلفا نیز حدیثی به همین مضمون آمده؛ مانند سیدا کهول اهل الجنة^۲ که این حدیث در صحیحین نیامده و فقط بزاز و طبرانی آن را نقل کرده‌اند و سندش ضعیف است.^۳

۱. همان، ج ۷، ص ۱۲.

۲. ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۴، ص ۸۶.

۳. میلانی، سید علی، الامامة فی اهم الكتب الکلامیه، ص ۱۲۳.

۲. ابن تیمیه حدیثی از علی علیه السلام نقل می‌کند که بر بالای منبر کوفه فرمودند: «بهترین این امت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله، ابوبکر و سپس عمر می‌باشد. و آن حضرت همین جواب را نیز به فرزندش محمد بن حنفیه داد؛ چنان که در صحیح بخاری و غیر آن آمده است».^۱

اولاً، بسیاری از علمای اهل سنت مثل ابن معین، احمد و نسائی سلسله سند این حدیث و بسیاری از احادیث دیگری که بر افضلیت ابوبکر بر تمام امت دلالت می‌کند، را ضعیف شمرده‌اند.^۲ ثانیاً، جزء مشترکات نیست و این‌گونه احادیث در نزد شیعه باطل است.^۳

ج) جدل همراه با قیاس باطل

ابن تیمیه استفاده از قیاس منطقی را برای استفاده در مناظره جایز می‌داند.^۴ وی قیاس را به دو قسم تقسیم می‌کند: ۱. قیاس مذموم که قیاسی است که با نصوص معارضه کند و یا مناط حکمش مساوی نباشد، مثل قیاس کسانی که گفته‌اند: بیع نوعی از رباست، و مثل قیاسی که شیطان به وسیله آن با امر و فرمان خدا مبنی بر سجود برای آدم معارضه کرد. ۲. قیاس ممدوح و آن قیاسی است که مؤید و مثبت قول شارع باشد و مناط حکم در اصل و فرع آن با هم مساوی باشد.^۵

بنابراین اگر جدل همراه با قیاس ممدوح باشد، این جدل، جدال احسن است، ولی اگر همراه قیاس باطلی باشد، بدون شک جدال باطل است. وقتی که ما به کلمات ابن تیمیه در منهاج السنه رجوع می‌کنیم، می‌بینیم وی در مقام جدل و معارضه، از قیاس‌های ناصحیح استفاده می‌کند؛ به طوری که نه خود وی آن را به عنوان یک دلیل و برهان صحیح قبول دارد و نه طرف مقابلش؛ مثلاً الف) وقتی که به امام حسین علیه السلام می‌رسد، می‌گوید: اگر بگوئید خاندان حسین علیه السلام را سب کردند و حسین را کشتند، با

۱. ابن تیمیه، احمد، پیشین، ج ۱، ص ۴.

۲. امینی، عبدالحسین، پیشین، ج ۵، ص ۵۱۷.

۳. برای بررسی بیشتر در مورد این روایات ر.ک: میلانی، سید علی، پیشین، ص ۲۵۰-۲۶۵.

۴. ر.ک: «جدل از دیدگاه ابن تیمیه» در همین مقاله.

۵. ابن تیمیه، احمد، پیشین، ج ۳، ص ۴۱۳-۴۱۴.

آنها همان کاری را کردند که آنها با عایشه کرده بودند، از حیث آنکه بر آنها مستولی و پیروز شدند و آنها را به سوی خانه‌هایشان بردند و نفقه‌هایشان را دادند و همین کار هم با خاندان حسین شد.^۱ این قیاسی که ابن تیمیه کرده، کاملاً مع الفارق است؛ چرا که ملاک واحد در دو قضیه قیاس را اگر افراد موجود در آن قضیه قرار دهیم، هیچ وجه تشابهی بین آنها نیست؛ چرا که علی علیه السلام و یارانش کجا، و یزید و افرادش کجا؛ و از آن طرف امام حسین علیه السلام و یارانش کجا و عایشه و اصحابش کجا و اگر ملاک را در طرفین قیاس رفتار بدانیم، واضح است که بین این دو هم هیچ وجهی نیست؛ چرا که رفتار و ظلمی که یزید و پیروانش با امام حسین علیه السلام و یاران و خانواده‌اش انجام دادند، به یقین علی علیه السلام این گونه با عایشه رفتار نکرد تا بتوان آنها را با یکدیگر قیاس کرد؛ و اگر می‌خواهد با این قیاس، اعمال قبیحی را (عمل یزید) با اعمال نیکویی (عمل حضرت علی علیه السلام) بپوشاند، صحیح نیست؛ چرا که بسیاری از علمای اهل سنت بر این اعمال زشت یزید (شهادت امام حسین علیه السلام)، اسارت خاندان ایشان، بی‌حرمتی به ساحت مقدس و خاندان پاکش و... اعتراف کرده‌اند.^۲

نمونه دیگر: ابن تیمیه می‌گوید: نسبت این قوم (رافضه) با اهل سنت به منزله نسبت نصارا با مسلمانان است. نصارا مسیح را خدا می‌شمردند و ابراهیم و موسی و محمد را کمتر از حواریونی قرار می‌دادند که همراه عیسی بودند. اینان نیز علی را امام معصوم یا به منزله نبی و خدا قرار می‌دهند و خلفای دیگر را کمتر از امثال اشتر نخعی و کسان دیگری می‌دانند که در صف علی جنگیده‌اند. از همین رو جهل و ستم‌شان بزرگ‌تر و فراتر از آن است که بتوان وصف کرد.^۳ آیا قیاس اینکه عیسی را خدا بنامیم، با اینکه حضرت علی علیه السلام را امام بنامیم، صحیح است؛ درحالی که صغرای قیاس با کبرای قیاس هیچ حد وسطی ندارند؟! مگر نه این که خود اهل سنت و تمام مسلمانان قائل به عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستند، آیا باز هم باید بگوییم مثل نصارا هستیم؟!

۱. همان، ج ۴، ص ۱۹۵.

۲. برای اطلاع بیشتر ر.ک: میلانی، سید علی، ناگفته‌هایی از حقایق عاشورا، ص ۳۰.

۳. ابن تیمیه، احمد، پیشین، ج ۷، ص ۱۰۹.

د) جدل همراه با طعن و ناسزاگویی

یکی از شایع‌ترین روش‌های جدلی که ابن تیمیه در مباحث عقلی یا نقلی به کار برده، همین روش جدلی است. وی از این روش بیشتر برای چند مقصود استفاده می‌کند:

۱. بی‌ارزش و بی‌اهمیت جلوه دادن طرف مقابل نزد مخاطب: وی با تهمت‌ها و طعن‌ها، به مخاطب چنین وانمود می‌کند که طرف مناظره‌کننده فردی نالایق و بی‌سواد است و از دین هیچ بهره‌ای نبرده است. برای مثال، وی در مقدمه کتابش روش علامه رحمه الله را مورد خدشه قرار می‌دهد و به بزرگان شیعه می‌تازد و تعبیرات زننده‌ای را به کار می‌برد که از ذکر آنها معذوریم.^۱ یا به قصد بی‌اعتبار کردن کتاب علامه رحمه الله می‌گوید: «اینکه مصنف اسم کتابش را *منهاج الکرامه* نهاد، بهتر بود که *منهاج الندامه* بنامد» و بعد شیعیان را در خبث و اتباع هوا به یهود، و در غلو و جهل، آنان را به نصارا تشبیه می‌کند.^۲ یا به شیعیان بسیار دشنام‌ها می‌دهد و طعن‌های فراوانی می‌زند که به قول آیت‌الله میلانی اگر بخواهیم آنها را جمع کنیم، صفحات آن به اندازه یک کتاب می‌شود.^۳

۲. بغض و کینه: وقتی به آثار او رجوع می‌کنیم، می‌بینیم وی به علت بغض و کینه‌اش به منطقیون و فیلسوفان، مواضع بسیار تندی درباره آنان دارد؛ به گونه‌ای که کتاب‌های متعددی در رد آنها نگاشته و جملات مذمومی علیه آنها به کار برده که اگر تشیع آنها هم ظاهر می‌شده، این بغض و کینه افزون‌تر می‌شد. وی می‌گوید: «وقتی که شیعه بودن فلاسفه ظاهر می‌شود، مثل آن است که ناپدری یهودی، مجوسی باشد»^۴ و یا بارها کفر و گمراهی به آنان نسبت می‌دهد. و یا آنها را بدتر از یهود می‌خواند.^۵

۱. ر.ک: همان، ج ۱، ص ۲۶.

۲. همان، ج ۱، ص ۸-۹.

۳. میلانی، سید علی، *دراسات فی منهاج السنه*، ص ۵۶۷.

۴. ابن تیمیه، احمد، پیشین، ج ۸، ص ۲۵۸.

۵. برای نمونه، ر.ک: همان، ج ۱، ص ۳۵۲؛ ج ۳، ص ۲۸۸؛ ج ۵، ص ۱۶۶.

هـ) جدل همراه با تمجید و تعریف و یا تحقیر و تضعیف برخی دیگر

یکی از روش‌های جدلی ابن تیمیه در کتاب *منهاج السنه* که باعث شده جدال از راه اصلی خود به سمت باطل منحرف شود، تمجید و تعریف از افرادی است که در صدد اثبات افضلیت آنهاست؛ به طوری که حتی صفاتی را که بی‌ارزش است، یک ارزش و فضیلت مطرح می‌کند؛ مثلاً درباره معاویه و یزید می‌گوید: در مورد اسلام معاویه و یزید و خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس و نماز و روزه و جهاد آنان با کفار، اخبار متواتری نقل شده است. وی در ادامه تمام طعن‌هایی را که در مورد معاویه و یزید از ابن‌جوزی نقل شده، تکذیب می‌کند و آنها را جعلی می‌خواند و روایاتی را که برای معاویه و یزید در باب اسلام و جهاد و نماز و روزه آنان آمده، به حد تواتر روایات مربوط علی‌السلام می‌شمرد.^۱ یا برای اینکه منزلت بنی‌امیه خدشه‌دار نشود، آنها را با حاکمان و افرادی بدتر از آنها مقایسه می‌کند تا ظلم آنها در سایه حاکمان بدتر از خودشان مستور بماند. وی در توجیه ظلم‌های یزید می‌گوید:

یزید از دیگران بهتر بود: از مختار بن ابو عبید ثقفی امیر عراق که در ظاهر مدعی انتقام حسین از قاتلان‌ش بود، بهتر است. مختار مدعی بود جبرئیل بر او نازل می‌شود. و از حجاج بن یوسف بهتر بود؛ زیرا به اتفاق مردم از یزید ظالم‌تر بود. با وجود این، باید گفت غایت چیزی که در مورد یزید و سایر ملوک می‌توان گفت، این است که آنها فاسق بودند.^۲

یا در مورد امامت یزید می‌گوید:

اهل سنت که معتقد به امامت یکی از این افراد مثل یزید، عبدالملک یا منصور و غیره هستند، اعتقادشان به این اعتبار است که هر کس این مسئله را انکار کند، انکارش شبیه انکار ولایت ابوبکر، عمر و عثمان و حکومت کسری و قیصر و نجاشی است.^۳

۱. همان، ج ۴، ص ۲۲۰.

۲. همان، ص ۳۴۳.

۳. همان، ص ۳۱۱.

همان‌طور که واضح است، وی در مقابل، کسانی را که با آنها مخالفت کرده‌اند، به چند روش تضعیف می‌کند:

۱. آنها را با افرادی ضعیف و حقیر مقایسه می‌کند؛ مانند مقایسهٔ ایمان حضرت علی علیه السلام با افرادی چون یزید.

۲. صفات کمالی و فضایل نفسانی آنها را بسیار عادی و کوچک می‌شمارد و به مخاطب چنین تلقین می‌کند که اینها فضیلت و کمال نیستند، بلکه امری عادی‌اند که ممکن است برای هر کسی اتفاق بیفتد؛ مثلاً در مورد جریان صدقه دادن انگشتی از سوی حضرت علی علیه السلام و یا در مورد حدیث منزلت سعی می‌کند قضیه را به گونه‌ای جلوه دهد که نه تنها برای علی علیه السلام فضیلتی نباشد، بلکه ضعف بر آن حضرت تلقی شود. می‌گوید:

این امر عادی بود که هر وقت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواست به غزوات برود، کسی را جانشین خود می‌کرد. ثانیاً، چون غزوه تبوک آخرین غزوه پیامبر صلی الله علیه و آله بود، ایشان به هیچ کس اجازه ماندن نداد، مگر به زنان و بچه‌ها و کسانی که عاجز بودند. لذا علی گریه کنان نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و گفت: آیا من را در مدینه با زنان و بچه‌ها می‌گذاری؟^۱

ابن تیمیه در بسیاری از موارد این چنین یک‌جانبه قضاوت می‌کند و اگر بخواهیم منصفانه سخن بگوییم، باید گفت اولاً، در مورد جریان حضرت علی علیه السلام تعبیرهای گوناگونی آمده است. در نقلی آمده: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «إِنَّه لَابَدُّ أَنْ أَقِيمَ أَوْ تَقِيمَ؛ حتماً یا من باید در مدینه بمانم یا تو». پیامبر صلی الله علیه و آله در تعبیری دیگر فرمود: «فَإِنَّ الْمَدِينَةَ لَا تَصْلَحُ إِلَّا بِي أَوْ بِكَ؛ امور مدینه جز با من یا با تو سامان نمی‌یابد». در سخن دیگری می‌خوانیم که رسول خدا فرمود: «إِنَّه لَا يَنْبَغِي أَنْ أَذْهَبَ إِلَّا وَأَنْتَ خَلِيفَتِي؛ به هیچ وجه سزاوار نیست من بروم، مگر آنکه تو جانشین من باشی». از این عبارات به خوبی استفاده می‌شود که هیچ کس نمی‌توانسته در آن

۱. همان، ج ۵، ص ۳۴.

موقعیت جانشین پیامبر خدا ﷺ در مدینه باشد و فقط شخص پیامبر یا امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌توانستند به امور مدینه رسیدگی کنند و آنها را سامان دهند. روشن است که در آن زمان، شرایط خاصی بر مدینه حکم فرما بوده و منافقان دسیسه‌هایی می‌کردند و نقشه‌هایی در سر می‌پروراندند که هیچ یک از صحابه توان و صلاحیت مقابله و خنثی کردن آنها را نداشتند و این کار فقط از عهده دو نفر برمی‌آمد: یا شخص پیامبر ﷺ و یا امیرمؤمنان علی علیه السلام به راستی، اگر این جانشینی برای علی علیه السلام هیچ فضل و مقامی را اثبات نمی‌کند، پس چرا عمر آرزو می‌کرد که این مقام و جانشینی برای او باشد؟ چرا سعد بن ابی وقاص آرزو داشت که او به چنین مقامی می‌رسید؟

ثانیاً، ابن تیمیّه گفت: «علی در حالی که اشک از دیدگانش جاری بود، به نزد پیامبر آمد». این سخن وی کذبی بیشتر نیست؛ چراکه گریه امیرمؤمنان علی علیه السلام به این جهت بود که در آن نبرد حضور نداشت و همچنین به جهت نکوهش‌هایی که از منافقان می‌شنید، نه به این جهت که پیامبر او را در میان زنان و کودکان به جای خود گمارده است.^۱

۳. ابن تیمیّه سعی می‌کند با القای شبهه و سؤال، منزلت و شأن امام را زیر سؤال ببرد و آن را تضعیف کند؛ مثلاً وی در مورد شهادت امام حسین علیه السلام می‌گوید:

و در قیام (حسین)، نه مصلحت دین بود و نه مصلحت دنیا، بلکه این ظالمین سرکش بر ضد نوه رسول خدا قدرت پیدا کردند تا اینکه او را مظلوم و شهید کردند و در قیام و کشته شدن او آن قدر فساد بود که اگر در شهر خود نشسته بود، آن قدر فساد نمی‌شد! پس آن چیزی که او قصد آن را داشت از به دست آوردن نیکی و دفع بدی، اصلاً حاصل نگشت، بلکه بدی به سبب قیام او زیاد شد و خیر کم گردید و این سبب شرّ بزرگی شد و کشته شدن

۱. برگرفته از: میلانی، سید علی، نگاهی به حدیث منزلت، ص ۱۱۰-۱۱۸.

حسین فتنه‌های بسیار در پی داشت؛ همان طور که کشته شدن عثمان سبب فتنه‌های بسیار گشت.^۱

وی می‌گوید:

شکی نیست که حسین مظلومانه به شهادت رسید؛ همچنان که شهدای مظلوم شبیه به او به شهادت رسیدند. آنچه در ماجرای قتل حسین روی داد، بزرگ‌تر از کشتن انبیا نبود. خداوند در قرآن خبر داده که بنی‌اسرائیل پیغمبران را به ناحق می‌کشتند و کشتن پیامبر بزرگ‌ترین گناه و معصیت است.^۲

حال سؤال این است که آیا فرزند رسول خدا و سید جوانان اهل بهشت، مصلحت کار خویش را بهتر می‌داند یا ابن‌تیمیه؟ آیا مگر چنین نیست که قول صحابه و سلف صالح برای تمام سلفیون حجت است؛ پس چرا ابن‌تیمیه به خود اجازه می‌دهد که از بهترین خاندان پیامبر ﷺ و یکی از بهترین صحابه ایشان ایراد بگیرد؟^۳ نمونه دیگر: در مورد آیاتی که در شأن و منزلت علی علیه السلام وارد شده است، ابن‌تیمیه سعی می‌کند با القای شبهات مختلف آنها را از دلالت باز دارد و افضلیت آن حضرت را مورد تردید قرار دهد.^۴

و) جدل همراه با انکار و تکذیب دلایل مخالف

یکی از روش‌های شایع ابن‌تیمیه در جدل، این است که ادله علامه رحمته الله را بدون هیچ سند و مدرکی انکار و تکذیب می‌کند، و برای رسیدن به این مقصود از روش‌های مختلفی بهره می‌گیرد که ما به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. ابن‌تیمیه، احمد، پیشین، ج ۴، ص ۳۱۶.

۲. همان، ص ۳۳۲.

۳. آیت الله میلانی جواب مفصل این سخنان سخیف را در کتاب *ناگفته‌هایی از حقایق عاشورا* صفحه ۳۰ آورده است.

۴. برای تفصیل شبهات ابن‌تیمیه در این باب و جواب آنها ر.ک: رضوانی، علی اصغر، *دشمنی ابن‌تیمیه با اهل بیت علیهم السلام*، ص ۴۰ به بعد.

۱. با ادعاهایی چون خلاف اجماع، یا احدی از اهل علم آن را نقل نکرده و حتی به بهانه اینکه این احادیث در صحیحین ذکر نشده و یا با تعبیر دیگری چون هذا کذب ظاهر، بهتان، موضوع و یا... آن را تکذیب می‌کند که نمونه‌هایی از آن را ذکر می‌کنیم. او در اولین ادعای علامه رحمته الله که می‌فرماید یکی از مهم‌ترین مسائل دین، مسئله امامت است، می‌گوید: «کذب باجماع المسلمین سنیهم و شیعیهم، بل هذا کافر».^۱ یا به آسانی احادیث مشهوری را که در منزلت و منقبت علی علیه السلام و خاندان پاکش می‌باشد، تکذیب و به دروغ ادعای اجماع بر خلاف آن می‌کند، مثلاً بعد از ذکر آیه ولایت و ناسزاگویی به علامه حلی رحمته الله که گفته است «بر اینکه آیه درباره علی نازل شده، اجماع وجود دارد»، می‌گوید:

این سخن یکی از بزرگ‌ترین ادعاهای دروغین است. اتفاقاً
علمای حدیث بر این اجماع کرده‌اند که این آیه به طور ویژه در
مورد علی فرود نیامده و علی در نماز انگشتی خاتمش را صدقه
نداده است. علمای حدیث اجماع دارند بر اینکه قصه روایت‌شده در
شان نزول آیه، یکی از دروغ‌های برافته است.^۲

یا درباره آیه مودت می‌گوید: «هذا کذب باتفاق اهل المعرفة بالحدیث». یا درباره حدیث طیر می‌گوید: این حدیث کذب است و آن را احدی از اصحاب حدیث و ائمه حدیث نقل نکرده‌اند؛ مثل حاکم نیشابوری و ابی نعیم و ابن مردویه، و می‌گوید از حاکم نیشابوری درباره حدیث طیر سؤال شد که گفت: لایصح.^۳ این در حالی است که حاکم نیشابوری این حدیث را در *المستدرک علی الصحیحین* آورده است.^۴

۲. از روش‌های دیگر ابن تیمیه برای انکار کردن قول علامه رحمته الله، تخصیص زدن قول علامه رحمته الله است. وی قصد دارد علامه را با این ترفند فردی ناآگاه بشناساند. این

۱. ابن تیمیه، احمد، پیشین، ج ۱، ص ۷۵.

۲. همان، ج ۷، ص ۴.

۳. همان، ص ۲۶۳.

۴. حاکم نیشابوری، محمد، *المستدرک علی الصحیحین*، ج ۳، ص ۱۲۰، که جواب تفصیلی آنها را می‌توان به کتاب *آیه مودت و یا نگاهی به حدیث طیر*، ص ۱۷، از آیت الله میلانی رجوع کرد.

در حالی است که مقصود علامه رحمه الله کلام مشهور اهل سنت بوده است و نه تمام فرقه های اهل سنت؛ مثلاً علامه رحمه الله می فرماید: شیعه قائل به حکمت و عدالت خداوند تعالی است، برخلاف اهل سنت که عدالت و حکمت را در افعال خداوند ثابت نمی دانند و برای خداوند فعل قبیح را جایز می دانند. ابن تیمیه در ابتدا قول علامه رحمه الله را تکذیب می کند و در ادامه به بیان اقوالی می پردازد تا اطلاق کلام علامه را از بین ببرد.^۱

۳. از روش های دیگر ابن تیمیه برای تکذیب و انکار کردن قول علامه رحمه الله، صرفاً ادعای بعید بودن سخن او است؛ مثلاً درباره زنده بودن امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) و طولانی بودن عمر آن بزرگوار می گوید:

عمری چنین طولانی در بین امت محمد صلی الله علیه و آله، خلاف عادت صحیح است و می توان کذب آن را ادعا کرد؛ زیرا هیچ یک از کسانی که در جامعه اسلامی متولد شده اند، بیش از ۱۲۰ سال نزیسته اند، چه برسد به صدها سال.^۲

۴. ابن تیمیه برای تکذیب کردن عقاید شیعه در برخی از موارد، نسبت های دروغ می دهد؛ مثلاً برای اثبات اینکه رافضیان دل هایشان کور است و حقیقت را نمی بینند و می خواهند همه چیز را به نفع خود منتسب کنند، به دروغ می گوید: آنها مثل نصیریانند و حتی حسن و حسین را فرزندان سلمان فارسی می دانند و یا می گویند که علی علیه السلام وفات نکرده است.^۳ یا به دروغ نماز شیعیان را مثل نماز یهودیان می داند و یا بسیاری از امور دیگر را به دروغ به شیعیان نسبت می دهد.^۴

ابن تیمیه این نسبت ها و ادعاهای دروغین را به اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله هم کشانده؛ به طوری که در جواب از حدیث ابن عباس که گفت هیچ آیه ای از قرآن با آغاز «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» نیست که علی علیه السلام رأس و امیر و سرور و سید مصادیق آن آیه نباشد،

۱. ابن تیمیه، احمد، پیشین، ج ۱، ص ۱۲۷.

۲. همان، ج ۴، ص ۹۱.

۳. همان، ص ۲۰۶.

۴. همان، ج ۱، ص ۲۶.

می‌گوید: «این حدیث دروغی است که بر ابن عباس بسته شده است. آنچه افراد متعدد از ابن عباس روایت کرده‌اند، این است که وی ابوبکر و عمر را بر علی برتری می‌داد. سپس ایراداتی بر علی و برخی کارهای او گرفته است.^۱

۵. از روش‌های دیگر ابن تیمیه برای تکذیب کردن، انکار حقایق تاریخی است؛ مثلاً وی در باره مهاجرین می‌گوید: «بدان که در مهاجرین منافقی وجود نداشت، منافقین فقط در قبیله‌های انصار بودند».^۲

پاسخ این کلام روشن است: اولاً، در میان مهاجرین نیز منافق بسیار بود روایات بسیاری در این زمینه هست که برخی از آنها را خود ابن تیمیه نیز نقل کرده؛ مثل جریان حاطب که عمر می‌خواست گردن او را که یکی از اصحاب بدر بود، بزند و می‌گفت او منافق است.^۳ ثانیاً، در حدیث آمده که هر کس بغض و کینه علی (ع) را داشته باشد، منافق است و آنچه در تاریخ آمده، وجود برخی از مهاجرین است که به علی (ع) کینه داشتند.^۴

یا ابن تیمیه جنگ امیرالمؤمنین با عمرو بن عبدود را تکذیب می‌کند؛ درحالی‌که بسیاری از علمای اهل سنت مانند حاکم نیشابوری در المستدرک (ج ۲، ص ۳۲)، فخر رازی در تفسیر کبیرش (ج ۳، ص ۳۲) و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد (ج ۱۳، ص ۱۹)، جنگ امام علی (ع) با عمرو بن عبدود را نقل کرده‌اند.

یا درباره فتح خیبر به دستان مبارک علی (ع)، می‌گوید: لعنت خدا بر کاذبین و کسانی که این را نقل کرده‌اند! سند این حرف‌ها کجاست؟ و این دروغ است.^۵

ز) جدل همراه با مغالطه کردن

مغالطه یا سفسطه کردن در لغت یعنی کلامی که مردمان بدان در غلط و اشتباه

۱. همان، ج ۷، ص ۱۶۷.

۲. همان، ج ۸، ص ۳۱۴.

۳. همان، ج ۴، ص ۳۳۱.

۴. امینی، عبدالحسین، پیشین، ج ۲، ص ۲۷۹.

۵. ابن تیمیه، احمد، پیشین، ج ۸، ص ۸۶.

افتند.^۱ در اصطلاح اهل منطق، قیاسی است مرکب از وهمیات یا مشتبهات^۲ و یا به بیانی دیگر، قیاس فاسدی است که منتج به نتیجه صحیح نباشد و فساد آن، یا از جهت ماده است و یا صورت یا هر دو.^۳

یکی از مهم ترین روش های ابن تیمیه در کتاب منهاج السنه، جدل کردن همراه با مغالطه است که از آن به شیوه های مختلفی استفاده می کند و ما به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱. به صورت درست کردن دور و تسلسل و تناقض؛ مثلاً در باب ملاک های فضیلت، دلیلی عقلی ذکر می کند و می گوید: «چون حق با ابوبکر و عمر و عثمان بود، آنها افضل اند. پس افضل خلائق کسی است که استحقاق مقام جانشینی پیامبر ﷺ را داشته باشد».^۴ این در حالی است که می خواهد برای فضیلت دلیل بیاورد تا جانشینی آن سه نفر را اثبات بکند در حالی که وی از جانشینی این سه، فضیلت آنها را اثبات می کند و این باطل است؛ چرا که به قول منطقیین این دور است و خود ابن تیمیه آن را باطل و ممتنع می داند^۵ و بنا به گفته خودش یک برهان زمانی صادق است که تناقضی بر خلافتش نباشد.^۶

۲. قرار دادن علتی به جای علت حقیقی معلول؛ مثلاً در جواب به علامه رحمه الله که می - فرماید انتصاب اولیای معصوم از طرف خداوند تعالی لطفی بر بندگان است، وجوهی را بیان می کند و در ادامه می گوید: اگر مقصود از لطف این است که چون اطاعت از ایشان باعث هدایت بندگان می شود، لذا واجب است، در جواب می گوییم: به مجرد واجب شدن در عالم نه لطفی است و نه رحمتی، بلکه باعث می شود مردم آنها را تکذیب کنند و باعث می شود مردم به جهت اطاعت نکردن آنها داخل در معصیت

۱. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، ذیل واژه.

۲. مظفر، محمدرضا، منطق، ص ۱۰.

۳. ملاصدرا، محمد، شرح حکمة الاشراق، ص ۱۳۶.

۴. ابن تیمیه، احمد، پیشین، ج ۸، ص ۲۲۵.

۵. همان، ج ۷، ص ۴۰.

۶. همان، ص ۸.

شوند؛^۱ درحالی که منظور علامه رحمۃ اللہ علیہ انتصاب و وجود خود امام است که باعث هدایت می شود، لذا علت لطف خداوند تعالی، وجود امام است، نه واجب کردن. بنابراین اطاعت نکردن کسی دلیل بر نبودن لطف نیست، چرا که خودشان اصرار به گمراهی دارند والا اگر کسی بخواهد هدایت شود، خداوند تعالی او را به حال خودش وانمی گذارد، بلکه به او این لطف را می کند و پیغمبران و افراد معصومی را می فرستد تا آنها هدایت شوند. لذا واجب است برای هدایت و رستگاری از آنها اطاعت و پیروی کنیم.

۳. ابن تیمیه در برخی از موارد برای اینکه بتواند مغالطه کند، تعابیر را تغییر می دهد تا خواننده نتواند حقیقت را بیابد؛ مثلاً در جواب سخن علامه رحمۃ اللہ علیہ که نوشته است: «اهل سنت قائل اند که چون خداوند فاعل کل شیء است (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ)، پس اگر بنده ای ظلم کند، آنها این ظلم را به خدا نسبت می دهند»، می گوید: «اینکه این نسبت ظلم را به ما می دهد، کسی چنین نگفته، بلکه خداوند خالق کل شیء هست، بدین معنا که خداوند خالق صوم است، نه فاعل صوم و یا در مثل طواف، خالق طواف است، نه فاعل آن».^۲

به ابن تیمیه می گوئیم مقصود شما از اینکه خالق است نه فاعل، چیست و فرق آنها در چیست؟ آیا منظور این است که خداوند در فعل بندگان دخالت دارد یا ندارد؟ و یا اینکه مقصود ابن تیمیه این است که خداوند فقط خالق صفت است، نه فعل، و خالقیت خداوند غیر از فاعلیت او است در افعال بندگان؟ در هر صورت، وی با تغییر دادن کلمه فاعل به خالق و نقل اقوال بسیار به گونه ای بحث می کند که خواننده را متحیر و سرگردان می کند و نمی تواند نظر حق را دریافت کند.^۳

۴. وی برای مغالطه و ردّ کلام علامه رحمۃ اللہ علیہ از تخصیص کلام وی به مورد خاصی استفاده می کند؛ مثلاً علامه رحمۃ اللہ علیہ می گوید: اهل سنت قائل به غیر معصوم بودن انبیایند. ابن تیمیه در جواب می گوید: ما در مبحث ارسال رسالت، قائل به عصمت انبیاییم و

۱. همان، ج ۱، ص ۱۳۲.

۲. همان، ص ۴۵۶.

۳. ر.ک: همان، ص ۴۶۰.

عموم اهل سنت قائل به جواز صغائرند. در ادامه برای اینکه خواننده را از این شبهه دور کند و اتهام و شبهه را به سمت شیعه ببرد، شیعیان را به نصارا تشبیه، و آنها را متهم به غلو می‌کند.^۱

ی) جدل همراه با تحریف حقایق در احادیث برای رسیدن به هدف خود

ابن تیمیه برای این منظور، یا در سند حدیث تغییر ایجاد می‌کند و یا در خود حدیث. برای مثال، می‌توان به حدیث قسطنطنیه اشاره کرد که یکی از احادیث ساختگی ابن تیمیه است و وی می‌خواهد به وسیله آن یزید را از گناهانش تبرئه کند و می‌گوید: «در صحیح بخاری آمده پیامبر ﷺ فرموده: "أَوَّلُ جَيْشٍ يَغْزُوا الْقُسْطَنْطِينِيَّةَ مَغْفُورٌ لَهُمْ"، و یزید که فرمانده این سپاه بوده، پس تمام گناهانش بخشیده شده است».^۲ این در حالی است که حدیثی که در صحیح بخاری آمده، این است که فرمود: «أَوَّلُ جَيْشٍ مِنْ أُمَّتِي يَغْزُونَ مَدِينَةَ قَيْصَرَ مَغْفُورٌ لَهُمْ». ^۳ به راستی اگر این برداشت از حدیث، صحیح است و یزید بخشیده شده بود، چرا احمد بن حنبل، ابن جوزی، تفتازانی و بسیاری از علمای اهل سنت، او را لعنت کرده و از او براءت جسته‌اند، ثانیاً، این تحلیل ابن تیمیه، با سخن خودش نیز تناقض دارد که می‌گوید: «حسین مظلوم بود و آن ظالمان و طاغیان، سبط رسول خدا را کشتند و شهید کردند».^۴

یکی دیگر از راه‌های دیگر ابن تیمیه برای تحریف احادیث، توجیه و تأویل کردن آنهاست. هر چند وی را ظاهرگرا و مخالف تأویل می‌دانند، ولی او در بسیاری از موارد برای رسیدن به هدف خود، احادیث یا وقایع تاریخی را تأویل و یا توجیه می‌کند؛ مثلاً در باب آیه تطهیر بعد از آنکه حدیث را به طریقی قبول می‌کند و در مقام جواب به تأویل آیه و توجیه حدیث کسا می‌پردازد و در آخر که خود هم قانع نمی‌شود، می‌گوید:

لفظ «رجس»، هم لفظی عام و کلی است که اقتضا دارد خداوند

می‌خواسته همه انواع آلودگی‌ها را بزدايد و پیامبر ﷺ هم برای همین

۱. همان، ص ۴۷۳.

۲. همان، ج ۴، ص ۳۲۷ و ۳۴۵.

۳. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، ج ۱۰، ص ۶۸، ح ۲۷۰۷.

۴. میلانی، سید علی، دراسات فی منهج السنه، ص ۵۱۳.

مقصود دعا فرمودند. به هر حال، پاک کردنی که خداوند اراده فرموده و آنچه پیامبر ﷺ برای آن دعا کرده، به اتفاق، همان عصمت نیست؛ چرا که نزد اهل سنت معصومی جز پیامبر ﷺ وجود ندارد.^۱

اگر به احادیث و آیاتی که در این باب در فضیلت علی (علیه السلام) آمده رجوع کنید، به خوبی می یابید که ابن تیمیه چگونه بسیاری از این آیات و روایات را تأویل و یا توجیه می کند؛ به طوری که توجیحات و تأویلات او در وقایع تاریخی مثال زدنی است مثلاً بذل و بخشش های عثمان از اموال بیت المال را این چنین توجیه می کند و می گوید: به صورت کلی، هر فرد حاکم یا فرمانروایی به ناچار باید اقوام و نزدیکانی داشته باشد که مورد اطمینانش باشند و بتوانند شرّ بدخواهان او را از وی دفع کنند و چنانچه مردم مانند رعیت ابوبکر و عمر با امامشان نباشند، آن امام به خویشاوندی نیاز خواهد داشت که مورد اعتمادش باشند و آن خویشاوندان نیز باید صاحب کفایت باشند. این یکی از دو تأویل مسئله است. تأویل دوم آنکه عثمان متصدی بیت المال بود و خداوند متعال فرموده است: ﴿وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا﴾^۲ «و کارکنانی که برای (جمع آوری) آن زحمت می کشند» و متصدی صدقه که خود بی نیاز باشد، به اتفاق مسلمانان حق دارد که دستمزد خود را بگیرد.^۳

◆ نتیجه

ابن تیمیه یکی از روش های جدل را جدال احسن می داند و ملاک آن را در قرآن و سنت پیامبر ﷺ جستجو می کند، ولی هنگامی که در مقام ردّ کتاب علامه حلی (رحمه الله) قرار می گیرد،

۱. ابن تیمیه، احمد، پیشین، ج ۷، ص ۵۰.

۲. سوره توبه (۹)، آیه ۶۰.

۳. همان، ج ۶، ص ۱۵۷.

برمی‌آید از مبنای خود در جدال احسن تبعیت نمی‌کند و برای ردّ مخالف خود و تضعیف و تخریب علامه رحمته الله به هر روشی تمسک می‌جوید و ما با بیان برخی از روش‌های جدلی ابن تیمیه که در کتاب *منهاج السنه* اش ذکر کرده، اثبات کردیم که وی از جدال احسن منحرف شده و به سمت جدال باطل رفته. لذا کتاب وی دارای رویکرد یا روش علمی و منطقی نیست که بتواند ما را به حقیقت واحدی برساند. از همین روی نتوانسته به انصاف حکم کند و به نتیجه مطلوبی دست یابد. لذا نمی‌توان این کتاب را کتابی علمی دانست که دارای روش و مبنایی علمی است.

◆ منابع

۱. ابن تیمیہ، احمد: **النبوات**، ریاض: أضواء السلف، چاپ اول، ۱۴۲۰ق.
۲. _____: **درء تعارض العقل والنقل**، عربستان سعودی: جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، چاپ دوم، ۱۴۱۱ق.
۳. _____: **عقيدة حموية الكبرى**، ریاض: دارالصمعی، ۲۰۰۴م.
۴. _____: **منهاج السنة النبویة**، تحقیق: محمد رشاد سالم، عربستان سعودی: جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، ۱۴۰۶ق.
۵. ابن حنبل، احمد: **مسند احمد**، تحقیق: شعيب الأرناؤوط - عادل مرشد و دیگران، مؤسسة الرسالة، ۱۴۲۱ق.
۶. ابن فارس: **معجم مقاییس اللغة**، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، بیروت: دارالجليل، ۱۴۲۰ق.
۷. ابن منظور: **لسان العرب**، بیروت، ۱۳۰۰ق.
۸. احمدی، هاله: «جدل و نمونه های آن در قرآن»، **مجله علمی پژوهشی دانشگاه الزهراء**، ش ۴۱، بهار ۱۳۸۱.
۹. ارسطو: **منطق ارسطو**، بیروت: کتاب الطویقا، ۱۹۸۰م.
۱۰. امینی، عبدالحسین: **الفدیر**، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۳ش.
۱۱. بخاری، محمد بن اسماعیل: **صحیح بخاری**، طوق النجاة، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
۱۲. جواد آملی، عبدالله: **تفسیر تسنیم**، قم: نشر اسراء، ۱۳۹۰ش.
۱۳. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله: **المستدرک علی الصحیحین**، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۱ق.
۱۴. خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی: **تاریخ بغداد**، بیروت: دارالغرب الإسلامی، ۱۴۲۲ق.
۱۵. دهخدا، علی اکبر: **لغت نامه**، زیر نظر محمد معین، تهران: ۱۳۲۵-۱۳۵۹ش.
۱۶. ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد: **تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام**، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
۱۷. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد: **المفردات**، بیروت: دارالقلم، ۱۴۱۲ق.
۱۸. رضوانی، علی اصغر: **دشمنی ابن تیمیہ با اهل بیت**، قم: مشعر، ۱۳۹۰ش.
۱۹. ری شهری، محمد: **شناخت نامه قرآن بر پایه قرآن**، قم: دارالحديث، ۱۳۹۱ش.
۲۰. زركشي، محمد بن بهادر: **البرهان فی علوم القرآن**، بیروت: چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، ۱۴۰۸ق.
۲۱. سید مرتضی: **تنزیه الانبیاء و ائمه**، قم: امیر، ۱۳۷۶ش.
۲۲. سیوطی، عبدالرحمان بن ابی بکر: **الاتقان فی علوم القرآن**، قاهره: چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، ۱۹۶۷م - قم: چاپ افست، ۱۳۶۳ش.
۲۳. ابن سینا، حسین بن عبدالله: **الشفاء: المنطق**، چاپ ابراهیم مدکور و احمد فؤاد أهوانی، قاهره: ۱۹۶۵/۱۳۸۵، چاپ افست قم، ۱۴۰۴.
۲۴. طبرسی، فضل بن حسن: **مجمع البیان**، قم: مجمع العالمی اهل البيت، بی تا.
۲۵. طبری، محمد بن جریر: **جامع البیان فی تفسیر القرآن**، بیروت، ۱۴۰۰ق.
۲۶. طوسی، محمد بن حسن: **التبیان فی تفسیر القرآن**، بیروت، بی تا.
۲۷. طوسی، نصیرالدین محمد بن محمد: **کتاب اساس الاقتباس**، تهران: مدرّس رضوی، ۱۳۶۷ش.

۲۸. عزیزاده موسوی، سید مهدی: *سلفی‌گری و وهابیت، جلد یکم: تبارشناسی*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۸۹ش.
۲۹. فارابی، محمد بن محمد: *المنطق عند الفارابی*، بیروت: رفیق العجم، ۱۹۸۶/۱۹۸۵م.
۳۰. فخررازی، محمد بن عمر: *تفسیر کبیر*، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۱ق.
۳۱. _____: *شرح عیون الحکمة*، تهران: چاپ احمد حجازی احمدسقا، ۱۳۷۳ش.
۳۲. فرمانیان، مهدی: *مبانی فکری سلفیه*، پایان‌نامه دکتری، مرکز تربیت مدرس، ۱۳۸۸ش.
۳۳. مظفر، محمد رضا: *منطق*، تهران: حکمت، ۱۳۸۶ش.
۳۴. ملاصدار، محمد بن ابراهیم، *شرح حکمه الاشراق*، تهران، ۱۳۸۰ش.
۳۵. میلانی، سید علی: *الامامه فی اهم الكتب الكلامیه*، قم: حقایق اسلامی، ۱۳۸۴ش.
۳۶. _____: *آیه مودت و یا نگاهی به حدیث طیر*، قم: حقایق اسلامی، ۱۳۹۰ش.
۳۷. _____: *دراسات فی منهاج السنه*، قم: حقایق اسلامی، ۱۳۸۶ش.
۳۸. _____: *ناگفته‌هایی از حقایق عاشوراء*، قم: حقایق اسلامی، ۱۳۸۹ش.
۳۹. _____: *نگاهی به حدیث منزلت*، قم: حقایق اسلامی، ۱۳۸۸ش.

